**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030707**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر ثمرات مسالک مختلف در دلالت امر بر وجوب بود. ما ۵ مسلک ذکر کردیم، یکی اینکه دلالت به وضع باشد، دوم دلالت به حکم عقل باشد، سوم دلالت به اطلاق باشد ولی اطلاقی که مقدمات حکمت می‌خواهد، دومی که به حکم عقل باشد، سومی که به حکم عقلا باشد. چهارمی این هست که دلالت به اطلاق باشد ولی اطلاقی که نیاز به مقدمات حکمت دارد و در واقع مقدمات حکمت سبب می‌شود که ما وجوب از حکم بفهمیم، یکی هم هست نه اطلاق هست و اطلاق وضعا دال بر وجوب باشد که مرحوم حاج شیخ بیان کرده بودند. این وجه پنجم هم دو تا تقریب داشت، یکی اینکه ما بگوییم امر مجرد از قرینه دلیل بر وجوب است، یعنی وضع شده بر وجوب. یکی اینکه بگوییم نه امر دال بر اصل طلب است، جامع طلب است، تجردش از قرینه دال سکوتی بر حد طلب و وجوب هست. این مسالک مختلفی بود که از اینجا ذکر می‌کردیم. یکی از مواردی که این مسالک درش تأثیر دارد بحث سیاق هست، سیاق و مانند سیاق. سیاق و مانند سیاق را سه صورت برایش ذکر می‌کردیم که دو صورتش در کلام شهید صدر اشاره شده صورت سومش هم هست، آن این است که یک موقعی خود کلمۀ امر تکرار می‌شود این یک، می‌گوییم آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل مس المیت این یک. دوم کلمۀ امر تکرار نمی‌شود متعلق امر به نحو معطوف ذکر می‌شود، آمرک بغسل الجمعة و غسل الجنابة. جور سوم اینکه متعلق معطوف نیستند ولی بعضی افرادش استحبابی هست بعضی افرادش وجوبی. می‌گوید اکرم العالم ما می‌دانیم عالم غیر فقیه وجوبی نیست نمی‌دانیم عالم فقیه وجوبی هست یا وجوبی نیست. یک صورتی در کلام شهید صدر آمده غیر از این صورت‌هاست، ثمرۀ بعدی که ذکر می‌کنند آن با این فرق دارد آن را بعدا عرض می‌کنم اصلا ربطی به سیاق و اینها ندارد. در آنجاها در واقع مشکلی که احیانا در اینجاها پیش می‌آید ظهور وحدت سیاق در اینکه از امر متکرر یک شیء اراده شده این ظهور مطرح است یا ظهور امر واحد در اینکه به یک معناست، استعمال لفظ در اکثر از معنا را ما محال می‌دانیم یا لااقل خلاف ظاهر می‌دانیم بحث‌ها این شکلی است. حالا باید چه کرد؟ من حالا صورتی که امر واحد باشد یا امر متکرر باشد خیلی تفاوت جدی در این نکاتی که می‌خواهم عرض کنم ندارد. این است که من مثال را روی آمرک بغسل الجمعة و غسل الجنابة ذکر می‌کنم و شبیه این هم تا حدودی در بحث‌های جایی که آمرک مکرر می‌شود می‌شود تا حدودی این بحث را آنجا هم دنبال کرد. ببینید در آمرک بغسل الجمعة و غسل الجنابة می‌گویند بنابراین که ما مسلک وضع قائل بشویم وقتی ما می‌فهمیم که نسبت به غسل الجمعة وجوبی نیست نسبت به غسل مس میت نمی‌توانیم قائل به وجوب بشویم چون آمرک دیگر در وجوب به کار نرفته، امرک یا در خصوص مستحب به کار رفته یا در جامع طلب به کار رفته مجازا. وقتی در معنای غیر از معنای وجوب به کار رفته دیگر دلیل بر وجوب نسبت به آن موردی که ما دلیل بر استحباب نداریم هم نیست، این یک. اما اگر به حکم عقل باشد یا به حکم عقلا باشد، آمرک مدلول وضعی‌اش جامع طلب باشد، این جامع طلب در مورد غسل جمعه مقرون به ترخیص در ترک هست عقل یا عقلا حکم به استحباب می‌کنند، در مورد غسل مس میت مقرون نیست، عقل یا عقلا حکم به وجوب خواهند کرد قهرا. به خصوص در جایی که عقلی باشد که خیلی روشن‌تر هم هست، این بنابر این سه مسلک اوّل. بنابر مسلک اینکه به اطلاق هم باشد و با مقدمات حکمت اثبات شده باشد آن هم همینجور ممکن است ما بگوییم که در مورد یکی از اینها استحباب ثابت بشود این معنایش این نیست که مقدمات حکمت در مورد دیگری نباشد، در مورد دیگری حمل به وجوب می‌کنیم. اما در جایی که ما با اطلاق ثابت کنیم ولی نه با مقدمات حکمت بگوییم تجرد از قرینۀ ترخیص خودش دال بر وجوب است، یک موقعی امر مجرد را ما مطرح می‌کنیم، یک موقعی امر مجرد را نمی‌گوییم، تجرد را دال بر وجوب می‌گوییم. اگر امر به مجرد را بگوییم در جایی که امر تکرار نشده باشد یک امر بیشتر نداریم. این بالأخره یک مفاد بیشتر نمی‌تواند داشته باشد، مفاد وضعی. ولی اگر تجرد را گفتیم، تجرد نسبت به مثلا غسل جمعه تجرد می‌تواند، چون تجرد وجود ندارد ما دالی بر وجوب نداریم، پس دال بر وجوب که نداریم فقط اصل طلب اثبات می‌شود وجوب اثبات نمی‌شود همان استحباب. ولی نسبت به غسل مس میت چون تجرد داریم آمرک جامع طلب را اثبات می‌کند، تجرد از قرینۀ ترخیص هم دال بر وجوب می‌شود. بنابراین در این ثمره بین اینکه سیاق رسمی باشد یعنی امر تکرار شده باشد یا امر تکرار نشده باشد این فرق هم هست، اگر امر تکرار شده باشد می‌شود کاملا قائل به وجوب شد به دلیل اینکه امر مجرد و امر غیر مجرد داریم، یکی از اینها امر مجرد هست از قرینۀ ترخیص آن دال بر وجوب است. مجرد اینکه در سیاق امر غیر مجرد از قرینۀ ترخیص قرار گرفته باعث نمی‌شود که امر مجرد بر قرینۀ ترخیص را ما حمل بر وجوب نکنیم. اینها چکیدۀ بحث‌هایی بود که سابق گفتیم.

یکی دو تا مبنای کلی اینجا مطرح بود که اینها را عرض کردیم باید مد نظر باشد و در این کلمات درست مطرح نشده. یک بحث این هست که کأنّ در این کلام مفروض گرفته شده مثلا بر آن مبنای وضع را در نظر بگیرید، مفروض گرفته شده که چون در مورد مثلا غسل جمعه ما حکم شرعی وجوب نیست استحبابی هست امر در استحباب استعمال شده یا امر در مطلق طلب استعمال شده. در حالی که باید دید آن قرینه‌اش قرینۀ متصل هست یا قرینۀ منفصل است؟ قرینۀ دال بر استحباب غسل جمعه. اگر قرینۀ متصل بود این مطلب عیب ندارد. اما قرینۀ منفصل بود باید این بحث را مطرح بکنیم که قرینۀ منفصل آیا تأثیرگذار هست در ظهور کلام در مستعمل فیه و ارادۀ استعمالی اثر می‌گذارد یا نه اثری در همچین ظهور را اثر ندارد و مستعمل فیه‌اش همان ظهورش در همان معنا هست و مستعمل فیه‌اش هم همان وجوب است ولی حجت نیست. باز این مطلب اینجا باید مطرح بشود که در مراد استعمالی قرینۀ منفصله اثر می‌گذارد یا مراد جدی؟ در بحث مقدمات حکمت و اینها هم این بحث هست حالا بعدا عرض خواهم کرد. تأثیر قرینۀ منفصل آیا در از بین بردن کلام در مراد استعمالی یا مراد جدی است یا حجیت است؟ اینها همۀ این بحث‌ها باید بشود خیلی بحث ساده برگزار شده در حالی که روی مبانی آقایان که معمولا می‌گویند قرینۀ منفصل در ظهور در مراد استعمالی تأثیر ندارد و حداکثر در حجیتش تأثیر دارد یا بفرمایید در مراد جدی تأثیر دارد اینها خیلی بحث تغییر می‌کند، این شکلی نباید مطرح کرد. آن وقت اگر تأثیر گذاشت در مراد، حالا یا در ظهور تأثیر گذاشت یا در مراد جدی تأثیر گذاشت یک مرحلۀ دیگر بحث این هست که آیا حجیت ظهور انحلالی است یا انحلالی نیست؟ ممکن است ما بگوییم حجیت ظهور انحلالی است نسبت به یک شیء، مثلا آمرک بغسل الجمعة و غسل مس میت ظهور دارد در اینکه غسل جمعه واجب است و ظهور دارد در غسل مس میت واجب است. و این ظهور هم بعد از قرینۀ منفصل بر استحبابی بودن غسل جمعه از بین نمی‌رود ولی حجیتش از بین می‌رود، خب باید مطرح بشود که حجیت کلام نسبت به غسل جمعه و غسل مس میت اینها از هم تفکیک‌پذیر هستند، انحلالی به این معنا یعنی یک حجیت داریم یا دو تا حجیت داریم، ممکن است نسبت به این ظهور نسبت به غسل جمعه از حجیت بیفتد، ولی نسبت به غسل مس میت هنوز حجت باشد، این بحث‌ها را بالأخره اصل اینکه نحوۀ تأثیر قرینۀ منفصل در چه مرحله‌ای هست و مرحلۀ بحث دیگر اینکه حالا که تأثیرگذار هست انحلالی است، انحلالی نیست همۀ این بحث‌ها را باید مطرح کنیم. این یک مرحلۀ بحث، در جایی که ما دلالت را مثلا وضعی بدانیم.

در جایی که دلالت اطلاقی باشد، مثلا با مقدمات حکمت باشد، حالا اینجا آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول یک مطلبی دارند من عبارت آقای حائری را بخوانم، اوّل این مطلب را عرض بکنم شهید صدر در دلالت اطلاقی یک تنظیری کرده گفته در جایی که دلالت امر به وجوب به اطلاق باشد مثلا می‌گوییم آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل مس المیت و بگوییم اطلاق امر مجرد از قرینۀ ترخیص به مقدمات حکمت دال بر وجوب هست، مجرد اینکه این اطلاق در مورد غسل جمعه از بین می‌رود در مورد غسل مس میت از بین نمی‌رود. بعد شهید صدر مثالی را به عنوان تنظیر ذکر کرده که اگر ما گفتیم اکرم العالم، حالا بگذارید عین مثال را از کلام آقای حائری من بخوانم. صفحۀ ۵۵، می‌گوید اگر گفته بشود اکرم العالم و اکرم الهاشمی و اکرم الکریم، ما بدانیم عالم و هاشمی اینها مثلا مقید شدند به عدالت، این باعث نمی‌شود که ما در مورد کریم تقیید به عدالت بکنیم. بعد آقای حائری در پاورقی می‌گویند که یمکن دعوی الفرق بین المقام، امری که دال بر وجوب هست را در سیاق امری قرار گرفته است که ما از دلیل فهمیدیم استحبابی است. یمکن دعوی الفرق بین المقام و بین المثال المذکور و ذلک ببیان ان المقصود فی المقام هو التمسک باطلاق الهیئة و هی فی الجمیع هیئة واحدة او قل ان الهیئات متماثلة و متکررة. این هیئة واحدة در جایی هست که یک امر باشد متعلق متعدد باشد این را البته در بحث متکرر آورده. و هی فی الجمیع هیئة واحدة او قل ان الهیئات متماثلة و متکررة فکونها فی بعض المرات فی مقام بیان القید بخلاف بعض المرات خلاف وحدة السیاق و اما فی المثال فالمقصود هو التمسک باطلاق المتعلق و المتعلق فی کل امر غیره فی الامر الآخر و لیست المتعلقات متماثلة فهی ابعد فی وحدة السیاق مما نحن فیه. می‌گویند اینها این شکلی تعبیر می‌کنند. علی انه قد یلتزم بوحدة السیاق فی هذا المثال ایضا ولو بلحاظ نفس الدلالات الاطلاقیة فانها متماثلة و متکررة فی سیاق واحد فارادة بعض و عدم ارادة البعض خلاف الظاهر. یعنی در مورد عالم و هاشمی ما بگوییم قید عدالت اراده شده ولی در مورد کریم قید عدالت اراده نشده این خلاف ظاهر هست بنابراین باید بگوییم کأنّ همه اگر در آنها این قید اراده شده در مورد کریم هم این قید اراده شده. این بحث را اینجوری مطرح کردند. به نظر می‌رسد این بحث مبتنی به مبانی ما، حالا غیر از آن بحث‌هایی که عرض کردم بحث‌های اینکه دلیل منفصل چجوری تأثیرگذار است آن بحث‌هایی که عرض کردم، اینجا یک مرحلۀ بیشتری وجود دارد، غیر از آن بحث‌های کلی، بحث این است که ما در بحث حمل مطلق بر مقید یک سؤال مطرح است که شارع مقدس شما فرض می‌کنید می‌گویید مطلق را ما حمل بر مقید می‌کنیم، درست. بحث این است که شارع مقدسی که مرادش مقید بوده، مرادش وجوب اکرام عالم عادل بوده، چرا اکرم العالم را گفته؟ چرا مطلق گذاشته؟ این وجه‌اش چی است؟ وجوه مختلفی در توضیح این مطلب هست که حالا من دو تا وجه‌اش را اینجا، من در بحث حمل مطلق بر مقید مفصل آن بحث‌هایش را آنجا بحث کردم هستش، کتاب اصول ما در کتابخانه هست. ولی حالا من دو مبنایش را اینجا عرض می‌کنم تأثیر این دو مبنا را در اینجا. یک بحث این است که ما می‌گوییم اکرم العالم ولو ظهور بدوی کلام این بوده که متکلم در مقام بیان تمام مرادش بوده با این کلام واحد، ولی ما به قرینۀ منفصل می‌فهمیم نه متکلم در مقام بیان تمام مرادش به این کلام واحد نبوده. خلاصه یکی از مقدمات حکمت این هست که متکلم در مقام بیان تمام المراد باشد، ما اینجا با آمدن مقید این مقدمه از مقدمات حکمت از بین می‌رود، یکی اینجوری ما بگوییم. یک جور دیگر این هست که نه ما بگوییم که حالا آن در همۀ موارد هم نیست لااقل در بعضی موارد این وجه می‌آید، ما بگوییم یک سری نکاتی اینجا بوده در کنار آن دلیل مطلق مثلا متکلم مرادش از مطلق افراد متعارفه بوده، خیلی وقت‌ها یک بحثی هست در کلمات آقایان که مطلق را حمل بر غالب کردند، ما آنجا در بحث خودش می‌گفتیم حاج آقا هم مکرر اشاره می‌فرمودند اینکه ذاتا ما بخواهیم مطلق را حمل بر فرد متعارف بکنیم دلیل ندارد، اکرم العالم که می‌گوییم همۀ افراد عالم را شامل می‌شود چه عالم عادل که فرض این است که متعارف باشد، چه عالم غیر عادل. ولی به قرینۀ منفصل یکی از بهترین وجوه جمع عرفی حمل مطلق بر فرد متعارفه است، یک دلیل گفته است اکرم العالم، یک دلیل گفته اکرم العالم لا تکرم العالم الفاسق مثلا. ما به این قرینۀ منفصل می‌فهمیم که مراد از اکرم العالم افراد متعارف عالم هست که عادل هستند، حمل بر متعارف می‌کنیم. این بحث ما کاملا فرق می‌کند بین اینکه چگونه ما مشی کنیم طبق این مبانی، حالا من این مثالی که اکرم العالم و اکرم الهاشمی و اکرم الکریم که آقای صدر اینجا آوردند اوّل تطبیق کنم بعد در مثال مورد بحثمان بحث را تطبیق کنم. ما اگر گفتیم که متکلم در مقام بیان نیست، یعنی به قرینۀ منفصل ما می‌فهمیم که متکلم در مقام بیان نبوده است، در مورد اکرم العالم و اکرم الهاشمی اگر در مقام بیان نبوده اینکه بگوییم اکرم الکریم در مقام بیان بوده خیلی بعید است، ظاهرا آقای حائری همین را می‌خواهند اشاره کنند. می‌گویند ظهور وحدت سیاق در این هست که یا همه در مقام بیان باشد یا همه در مقام بیان نباشد. اینکه در همه این را فرق بگذاریم بگوییم در مورد اکرم العالم و اکرم الهاشمی در مقام بیان قید نبوده به خاطر همین قید عدالت را نیاورده، ولی در مقام اکرم الکریم در مقام قید بوده، این خیلی خلاف ظاهر است. بنابراین در هیچ یک از اینها نمی‌توانیم دیگر به مقدمات حکمت تمسک کنیم چون در مقام بیان بودن زیر سؤال می‌رود، وقتی زیر سؤال رفت در اکرم الکریم هم دیگر نمی‌شود تمسک کرد. اما اگر گفتیم که بحث سر حمل بر متعارف است ما به قرینۀ اکرم العالم العادل حمل بر متعارف کنیم. اگر بحث حمل بر متعارف مطرح باشد ممکن است بین اینها فرق داشته باشد، مثلا اکرم العالم و اکرم الکریم، می‌گوییم عالم‌ها متعارفش این هست که عالم به علمش عمل می‌کند عادل می‌شود ولی کریم بودن چیزی ندارد که حتما آدم‌های کریم ممکن است عادل هم نباشند. یعنی هر دویشان، یعنی نکتۀ موردی باید در نظر گرفت که آیا این قیدی که یکی‌شان خورد و نحوۀ قید خوردن حمل به متعارف هست، آیا حمل به متعارف کردن یکی از اینها که به این هست که فرد فاقد قید را ما از تحت دلیل خارج کنیم باعث می‌شود که آن یکی را هم حمل بر متعارف می‌کنیم ولی کریم متعارفش ممکن است عادل نباشد، مورد با مورد فرق دارد. این نکات را باید مد نظر داشت. یک نکته‌ای من اینجا عرض بکنم آن این است که ما در مورد اکرم العالم و اکرم الکریم یک مشکلی ما داریم آن مشکل این هست که شما می‌گویید که ما به قرینۀ منفصل می‌فهمیم که متکلم در مقام بیان قیود نبوده، وقتی در مقام بیان قیود نباشد دیگر اصلا اصل دلالت اطلاقی از بین می‌رود نه در خصوص عدالت، در مورد مطلق قیود، عدالت که خصوصیتی ندارد، ما می‌فهمیم متکلم در مقام بیان قیود نبوده اصل حکم را می‌خواسته بیان کند، قید و قیودش را با قرینۀ منفصل می‌خواسته بیان کند، به تعبیر دیگر تمام المراد را با یک کلام واحد نمی‌خواسته بیان کند، بیان تمام المرادش به این کلام و سایر کلماتش بوده باشد، نتیجۀ بحث این می‌شود که اصلا اصل دلالت اطلاقی از بین برود آن وقت چه کار باید بکنیم؟ حالا ما پاسخ این را به این شکل می‌دادیم که ما قبول داریم بله، می‌گفتیم اطلاق لفظی از بین می‌رود ولی ما اطلاق مقامی مجموع ادله را جایگزین اطلاق لفظی می‌کردیم، اطلاق مقامی مجموع ادله. اگر بحث اطلاق مقامی مجموع ادله پایش وسط آمد دیگر کلام آقای حائری صحیح نیست، چطور؟ ما در مورد اطلاق مقامی مجموع ادله اینجور می‌گفتیم می‌گفتیم که، یک نکته‌ای در مورد اطلاق مقامی مجموع ادله هست آن این است که اگر ما در مجموع ادله بعد از فحص به قیدی برخورد نکنیم و برخورد نکردن و عدم وصول بر قید بعد الفحص به حکم عقلا به منزلۀ این هست که کلا قید وجود نداشته باشد. عدم وصول قید به ما به گونه‌ای که اگر فحص کنیم آن قید را درک می‌کردیم این به منزلۀ این هست که اصلا قید وارد نشده، حالا به بنای عقلا. نتیجۀ بحث این می‌شود مثلا اکرم العالم و اکرم الکریم، ما در اکرم العالم فرض این است که از دلیل خارجی فهمیدیم قید عدالت دارد، در اکرم الکریم به قرینۀ خارجی درک نکردیم، در مورد اکرم العالم اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضاء می‌کند دال بر وجوب نباشد، دال بر وجوب اکرام مطلق عالم نباشد قید عدالت برش معتبر باشد، در اکرم الکریم اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضا می‌کند که قید عدالت درش معتبر نباشد، چون در مورد اکرم العالم قرینۀ خارجی بر تقیید داریم و به ما رسیده و در اکرم الکریم همچین قرینۀ خارجی دال بر قید عدالت به ما نرسیده. و این منافات با سیاق هم ندارد، اینکه اطلاق مقامی مجموع ادله در این دو مورد حتما مثل هم باشند ما دلیلی نداریم، در سیاق واحد مربوط به اطلاق لفظی است، مربوط به در مقام بیان بودن است، ما هم می‌گوییم در هر دوی اینها در مقام بیان با این دلیل نیست، تمام مراد را با این دلیل نمی‌خواهد بیان کند، در یکی بیان دوم بر تقیید هست، در یکی دیگر بیان دوم بر تقیید نیست. پس این کلام آقای حائری که ایشان در حاشیه می‌فرمایند اینجا وحدت سیاق لطمه وارد می‌شود بستگی دارد که ما این شکلی مشی نکنیم، بحث اطلاق مقامی مجموع ادله و این حرف‌ها را اینجا نیاوریم. اگر هم اینها را نیاوریم اصلا اصل مطلب مشکل می‌شود، مشکل بحث این است، اگر شما اطلاق مقامی مجموع ادله پایش را وسط نیاورید اصل اطلاق، اطلاق لفظی که از بین رفته چون در مقام بیان بودن به وسیلۀ اوّلی فرض این هست که در اکرم العالم ما فهمیدیم قید عدالت وجود دارد می‌فهمیم که متکلم در مقام بیان قیود نیست، وقتی در مقام بیان قیود نیست در اکرم العالم ما نتوانستیم مقدمات حکمت را تام بدانیم به دلیل عدم تمامیت مقدمۀ اصلی در مقام بیان بودن در مورد اکرم الکریم هم چون وحدت سیاق اقتضا می‌کند که یا همه در مقام بیان باشد با این کلام یا همه در مقام بیان با این کلام نباشد. ما می‌فهمیم که در مقام بیان با این کلام نیست. وقتی که چنین شد دیگر اصلا مقدمات حکمت حتی در آن اکرم العام هم از بین می‌رود، اکرم العالم فوقش این است که ما می‌فهمیم که قید عدالت اینجا وجود دارد، شاید یک قید دیگری هم اینجا باشد در اکرم العام دخالت داشته باشد، این عالم مثلا باید ریش خیلی بلندی داشته باشد، معمم باشد مثلا مزاح می‌کنم، اگر کسی یک همچین احتمالاتی را داد چجوری می‌شود این احتمالات را نفی کرد؟ نفی این احتمالات را ما به اطلاق مقامی مجموع ادله مستند می‌ساختیم، وقتی بحث اطلاق مقامی مجموع ادله آمد دیگر مدل بحث با این سبکی که آقای حائری بحث را دنبال کرده فرق می‌کند. می‌خواهم عرض کنم این بحث‌ها خیلی ساده پیش رفت، در حالی که خیلی از نکات و مبانی هست که اینجاها باید در این بحث‌ها وارد بشود.

**شاگرد:** فرمایش سید حائری که وارد است، اینجا یک بحث اطلاق هیئت کنیم یک بحث

**استاد:** حالا صبر کنید. این بحث در مورد اکرم العالم و اکرم الکریم، شبیه همین بحث‌ها در مورد آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل مس المیت می‌آید، شبیه این حرف‌ها. چطور؟ بحث سر این هست که شما می‌گویید در مورد غسل جمعه قرینۀ منفصل داریم برای اینکه این غسل واجب نیست، بحث این است حالا که واجب نشد یعنی اینکه متکلم در آمرک در مقام بیان حد وجوب نبوده، حد طلب نبوده، اگر در آمرک در مقام بیان حد طلب نبوده نسبت به غسل جمعه در آمرک بغسل مس میت هم دیگر نمی‌شود گفت در مقام بیان حد طلب هست. همۀ این بحث‌هایی که عرض کردم در مقام بیان بودن از بین می‌رود، حالا اینجا آن بحث اتفاقا آن وجهی که ما ذکر می‌کردیم که در مقام بیان فرد متعارف و این حرف‌ها هست دیگر نمی‌آید چون دیگر وجوب و استحباب هردوشان متعارف هستند فرقی بین وجوب و استحباب در متعارف بودن و اینها نیست. آن وجهی ه اینجا هست باید بگوییم که متکلم در مقام بیان حد شیء نبوده. بنابراین باز همۀ این حرف‌ها و آن بحث‌ها و اینها پیش می‌آید. من به یک نگاه دیگری می‌خواهم این بحث را اینجا دنبال کنم در این مرحلۀ بعدی، آن بحثی هست که قبلا اشاره کردم که یکی از بحث‌های مهم در اینجا که اینها اصلا در کلمات آقایان بهش توجه نشده اینکه مراد از این وجوب چه وجوبی است؟ وجوب فقهی؟ وجوب اخلاقی؟ وجوب مثلا شرطی امثال اینها. ما ممکن است بگوییم ظهور اوّلیۀ ادله در وجوب فقهی است، و اینکه شارع در موقف بیان حکم فقهی است، ممکن است ما به قرینۀ اینکه در آمرک بغسل الجمعة وجوب فقهی استفاده نشده ما اینجوری جمع کنیم بگوییم متکلم در موقف حکم فقهی نیست، حکم اخلاقی را می‌خواهد بیان کند، وجوب است ولی وجوب اخلاقی را می‌خواهد بیان کند، وقتی وجوب اخلاقی شد آمرک بغسل مس میت وجوب اخلاقی استفاده می‌شود چون اینکه متکلم در کلام واحد موقف‌های مختلف داشته باشد نسبت به غسل جمعه موقف حکم اخلاقی داشته باشد و نسبت به غسل مس میت موقف بیان حکم فقهی داشته باشد خلاف ظاهر است، ظاهرش این است که یک موقف وحدانی دارد، وقتی موقف وحدانی داشت مدل بحث فرق می‌کند.

**شاگرد:** اصل اینکه ظهور اوّلی‌اش در وجوب فقهی است این را

**استاد:** مثلا فرض کنید اگر نپذیرد حالا من آنهایش را می‌خواهم بگویم آنهایش خودش مراحل بحث دارد من عرض کردم یکی از این مراتب بحث این است که وجوب را به چه جهت ظهور در وجوب فقهی دارد ندارد آنهایش را حالا آن بحث‌های سابق بود که گفتیم اینها را هم باید در جای خودش بحث کرد. می‌خواهم عرض بکنم آن بحث با پذیرش پیش فرض‌هایش که ما بگوییم ظهور کلام در حکم فقهی هست، خیلی وقت‌ها هم همینجور هست، ممکن است اصل اوّلی هم نگوییم، بگوییم که ما اینجا می‌دانستیم که ظهور داشته حالا اصل اوّلی هم نبوده، سائلی بوده سؤال کرده امثال از اینجور چیزها، حالا از کجا ظهور در حکم فقهی را ما در آوردیم فرض کنیم به خاطر اینکه کأنّ ابتداءً همچین ظهوری را ما وجدانا یا به اصل عملی به دست آوردیم. ولی بحث سر این هست بعد از اینکه نسبت به یکی از این اوامر این ظهور در حکم فقهی بودن و اینکه متکلم در مقام بیان وجوب فقهی است از بین رفت ما در دیگری نمی‌توانیم بگوییم در مقام بیان وجوب فقهی است، آن وقت بحث‌های هیچ فرقی بین مسالک مختلف پیدا نمی‌کند، به اینها هم ربطی ندارد چون یک مرحلۀ دیگری است، بحث اینکه در مقام بیان چه وجوبی هست چون ولو وجوب را ما در همۀ اینها می‌گوییم قائل به وجوب می‌شویم حتی بنابر مثلا بین حکم عقل، همۀ آن مسالک مختلفی که هست حالا حکم عقل اصلا مدلش خیلی فرق می‌کند آنها بحث‌هایش یک مدل دیگری است ولی مثلا بین اینکه ما قائل به اطلاق بشویم وجوب را به اطلاق قائل بشویم یا وجوب را به وضع قائل بشویم فرقی نیست، هر دوی اینها را دیگر نمی‌شود تمسک کرد برای اثبات وجوب فقهی، چون آن چیزی که از مجموع این روایات استفاده می‌شود فوقش وجوب اخلاقی غسل مس میت است، وجوب اخلاقی غسل مس میت دال بر وجوب فقهی غسل مس میت که مورد نظر ما هست نیست. یک نکتۀ کلی را عرض بکنم در خیلی از اینها ویژگی‌های موردی خیلی مؤثر است، اینکه حالا ما در جمع بین ادله حمل بر حکم اخلاقی کنیم، نه این احتمالات مختلفی که گفتیم اینها خیلی وقت‌ها شاید یک قانون عامی در موردش نشود بحث کرد، خیلی وقت‌ها ویژگی‌های موردی درش مؤثر است حالا من به تناسب شاید در بحث صیغۀ امر به بحث سیاق برگردم مثال‌های فقهی برای بحث سیاق، این تکرار آمرک و امثال اینها شاید خیلی اصلا مثال درست و درمان فقهی نداشته باشد مثال فقهی‌اش را در بحث صیغۀ امر، کلماتی که فقها در آن به بحث سیاق اشاره کردند آنجا به بحث یک بار دیگر برگردیم بیشتر از زاویۀ مثال‌های فقهی این بحث را دنبال کنیم، آن را بعدا ان شاء الله. دوستان فردا کلاس راهنما بحث نحوۀ حمل مطلق بر مقیدی که ما در جلد سوم دروس بحوثمان درس‌های اصول مطرح کردیم جلسۀ به نظرم ۷۹ به بعد بود ما بحث‌هایش را مطرح می‌کردیم آن را ملاحظه بکنید مؤثر است در کلیت نگاهی که در این مباحث ما باید داشته باشیم من حالا به بعضی از نکات اصلی این بحث پرداختم، آن بحث‌ها کاملا اثرگذار هست و سایه می‌اندازد در کل این بحث‌هایی که اینجا کردیم، حالا این ثمره فعلا کافی است می‌رویم ثمرۀ بعدی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد